

درس اول عربی هشتم - مُرَاجَعَةُ دُرُوسِ الصَّفِّ السَّابِعِ: دوره درس های کلاس هفتم

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الطَّلَابُ: سلام بر شما باد دانش آموزان (دانش آموزان سلام علیکم)

أَهْلًا وَ سَهْلًا فِي الصَّفِّ الثَّامِنِ؛ خوش آمدید به کلاس هشتم
كَيْفَ حَالُكُمْ؟: حال شما چطور است (چطورید)

السَّنَةُ الدِّرَاسِيَّةُ الْجَدِيدَةُ مَبْرُوكَةٌ. سال تحصیلی جدید مبارک
الْحَمْدُ لِلَّهِ لِأَنَّكُمْ قَادِرُونَ عَلَى فَهْمِ الْعِبَارَاتِ الْبَسِيطَةِ. سپاس خدا را زیرا که شما قادر بر فهمیدن عبارات ساده هستید

درس دوم عربی هشتم - أَهْمِيَّةُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ: اهمیت زبان عربی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ لِأَنَّنا نَجَحْنَا فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ: سپاس از آن خداوند جهانیان است. زیرا که مادر سال گذشته موفق شدیم. (قبول شدیم)

وَ قَادِرُونَ عَلَى قِرَاءَةِ الْعِبَارَاتِ وَ النُّصُوصِ الْعَرَبِيَّةِ الْبَسِيطَةِ: قادر به خواندن عبارات ها و متون ساده عربی هستیم
نَحْنُ بِحَاجَةٍ إِلَى تَعَلُّمِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ، لِأَنَّهَا لُغَةُ دِينِنَا، وَ اللُّغَةُ الْفَارِسِيَّةُ مَخْلُوطَةٌ بِهَا كَثِيرًا.

ما به یاد گرفتن زبان عربی نیازمندیم، زیرا که عربی زبان دین ما است و زبان فارسی با آن بسیار آمیخته است.
إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مِنَ اللُّغَاتِ الْعَالَمِيَّةِ: همانا زبان عربی از زبان های جهانی (بین المللی) است.
الْقُرْآنُ وَ الْأَحَادِيثُ ﴿بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾. قرآن و احادیث به زبان روشن (آشکار) عربی است.

الْعَرَبِيَّةُ مِنَ اللُّغَاتِ الرَّسْمِيَّةِ فِي مُنْظَمَةِ الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَةِ: عربی از زبان های رسمی در سازمان ملل متحد است.
الْإِيرَانِيُّونَ حَدَمُوا اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ كَثِيرًا: ایرانیان به زبان عربی بسیار خدمت کردند
«الْفِرُوزْآبَادِيُّ» كَتَبَ مُعْجَمًا فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ اسْمُهُ «الْقَامُوسُ الْمُحِيطُ»:

فیروزآبادی لغتنامه ای به زبان عربی نوشت. اسم آن (قاموس المحيط) است.
و «سَبِيوِيَه» كَتَبَ أَوَّلَ كِتَابٍ كَامِلٍ فِي قَوَاعِدِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ اسْمُهُ «الْكِتَابُ»:

و (سیبویه) اولین کتاب کاملی در (باره) قواعد زبان عربی نوشت. نامش (الکتاب) است
أَكْثَرُ أَسْمَاءِ الْأَوْلَادِ وَ الْبَنَاتِ فِي الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ عَرَبِيٌّ. بیشتر نام های پسران و دختران در جهان اسلامی عربی است.

الْكَلِمَاتُ الْعَرَبِيَّةُ، كَثِيرَةٌ فِي الْفَارِسِيَّةِ وَ هَذَا بِسَبَبِ احْتِرَامِ الْإِيرَانِيِّينَ لِلُّغَةِ الْقُرْآنِ
واژه های عربی در فارسی زیاد است و این به خاطر احترام ایرانیان به زبان قرآن است.

أَنَا أَعْرِفُ مَعْنَى كَلِمَاتٍ كَثِيرَةٍ وَ أَذْكَرُ كُلَّ كَلِمَاتِ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ:
من معنی واژه های بسیاری را می شناسم (می دانم) و همه کلمات سال پیش را یاد می آورم.

وَ أَقْدِرُ عَلَى قِرَاءَةِ النُّصُوصِ الْبَسِيطَةِ: و قادر هستم بر خواندن متن های ساده هستم
جَاءَ فِي الْمَثَالِ «الْعِلْمُ فِي الصَّغْرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ». «در مثل ها آمده است (علم در کوچکی مانند نقش بر سنگ

است)

يَا أُخِي، أَأَنْتَ تَعْرِفُ مَعْنَى كَلِمَاتِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِ أَيْضًا؟ ای بردارم، آیا معنی کلمات کتاب اول را می دانی؟

يَا أُخْتِي، أَأَنْتِ تَفْهَمِينَ مَعْنَى آيَاتِ وَ الْأَحَادِيثِ السَّهْلَةِ؟ ای خواهرم، آیا معنی آیات و احادیث آسان را می دانی؟

دَخَلَ الْمُدْرَسُ الصَّفَّ وَ قَالَ: «دَرَسُ الْيَوْمِ حَوْلَ مِهْنَةِ الْمُسْتَقْبَلِ» معلم داخل (وارد) کلاس شد وگفت: درس امروز درباره شغل آینده است.

فَسَأَلَ أَيَّ مِهْنَةٍ تُحِبُّ؟ سپس پرسید: چه شغلی را دوست داری؟
صَادِقٌ: أَنَا أَحِبُّ الزَّرَاعَةَ. لِأَنَّهَا عَمَلٌ مُهِمٌّ لِيَتَقَدَّمَ الْبِلَادِ. سَوْفَ أَصِيرُ مُهَنْدِسًا زِرَاعِيًّا.
صَادِقٌ: من کشاورزی را دوست می دارم. زیرا آن کاری مهم برای پیشرفت کشورهاست. مهندس کشاورزی خواهم شد.

نَاصِرٌ: أَنَا أَحِبُّ بَيْعَ الْكُتُبِ؛ لِأَنَّ الْكُتُبَ كُنُوزٌ. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهَا: الْكُتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ .
ناصر: من کتابفروشی را دوست می دارم. زیرا کتاب ها گنج هایی هستند و رسول الله (ص) فرموده اند: کتاب ها بوستان های دانشمندان (علما) است.

قَاسِمٌ: سَأَصِيرُ مُخْتَرِعًا وَ سَوْفَ أَصْنَعُ جَوَازًا جَدِيدًا. قَاسِمٌ: مخترع خواهم شد و اختراع من تلفن همراه (موبایلی) جدیدی است.

مَنْصُورٌ: أَنَا أَحِبُّ الرِّيَاضَةَ. أَنَا لِأَعِبُ مُمْتَازٌ فِي كُرَةِ الْقَدَمِ. مَنْصُورٌ: من ورزش را دوست دارم. من بازیکنی ممتاز در فوتبال هستم.

أَمِينٌ: أَنَا أَحِبُّ طِبَّ الْعْيُونِ. سَوْفَ أَصِيرُ طَبِيبًا لِيُخْدِمَةَ النَّاسِ. آمین: من چشم پزشکی را دوست دارم. برای خدمت به مردم پزشکی خواهم شد

الطُّلَّابُ ذَكَرُوا أَصْحَابَ الْمِهْنِ كَالْمُدْرَسِ وَ الْخَبَّازِ وَ الشُّرْطِيِّ وَ الْحَلْوَانِيِّ وَ الْبَائِعِ وَ الْمُمْرِضِ وَ الْحَدَّادِ وَ غَيْرِهِمْ.

دانش آموزان صاحبان شغل ها را مانند: معلم و نانوا و پلیس و شیرینی فروش و فروشنده و پرستار و آهنگر و غیر آن ها را ذکر کردند (برشمرند)

الْمُدْرَسُ: مَا هُوَ هَدَفُكُمْ مِنْ انْتِخَابِ الشُّغْلِ؟ معلم: هدف شما از انتخاب شغل چیست؟

عَارِفٌ: خِدْمَةُ النَّاسِ. لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَّا بِحَاجَةٍ إِلَى الْآخَرِينَ. عَارِفٌ: خدمت به مردم. زیرا هر یک از ما به دیگران نیازمندیم.

الْمُدْرَسُ: أَيُّ شُغْلٍ مُهِمٌّ؟ معلم: کدام شغل مهم است؟

حَامِدٌ: كُلُّ مِهْنَةٍ مُهِمَّةٌ وَ الْبِلَادِ بِحَاجَةٍ إِلَى كُلِّ الْمِهْنِ. حامد: هر شغلی مهم هست و کشورها به همه ی شغل ها نیازمند هستند

الْمُدْرَسُ: عَلَيْنَا بِاحْتِرَامِ كُلِّ الْمِهْنِ. باید به همه شغل ها احترام بگذاریم. (معلم: بر ما لازم است به همه ی شغل ها احترام بگذاریم).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.» رسول الله (ص) فرمودند: (بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است).

كَانَ فَرَسٌ صَغِيرٌ مَعَ أُمِّهِ فِي قَرْيَةٍ. اسب کوچکی بامادرش در روستایی بود
قَالَتْ أُمُّ الْفَرَسِ لَوْلَا مَا: مادر اسب به فرزندش (پسرش) گفت:

نَحْنُ نَعِيشُ مَعَ الْإِنْسَانِ وَ نَخْدِمُهُ؛ ما همراه با انسان (آدمی) زندگی می کنیم و به او خدمت می کنیم.

لِذَا أَطْلُبُ مِنْكَ حَمَلَ هَذِهِ الْحَقِيبَةِ إِلَى الْقَرْيَةِ الْمُجَاوِرَةِ. بنابراین از تومی خواهم این کیف را به روستای همسایه (مجاور) ببری.

هُوَ يَحْمِلُ الْحَقِيبَةَ وَ يَذْهَبُ إِلَى الْقَرْيَةِ الْمُجَاوِرَةِ. او کیف را می برد و به روستای مجاور می رود

فِي طَرِيقِهِ يُشَاهِدُ نَهْرًا. در راه رودخانه ای را می بیند

يَخَافُ الْفَرَسُ وَ يَسْأَلُ بَقْرَةَ وَاقِفَةً جَنْبَ النَّهْرِ: اسب می ترسد و از گاو ماده ای که در کنار رودخانه ایستاده است می پرسد:

هَلْ أَقْدِرُ عَلَى الْعُبُورِ؟ آیا می توانم رد بشوم (آیا قادر به عبور کردن هستم؟)

الْبَقْرَةُ تَقُولُ: «نَعَمْ؛ لَيْسَ النَّهْرُ عَمِيقًا.» گاو ماده می گوید: بله، رودخانه عمیق نیست.

يَسْمَعُ سَنَجَابٌ كَلَامَهُمَا وَ يَقُولُ: سَنَجَابُ سَخْنَشَانِ (سخن آن دو) رامی شنود و می گوید:

لَا؛ أَيُّهَا الْفَرَسُ الصَّغِيرُ، أَنْتَ سَتَغْرَقُ فِي الْمَاءِ، خَيْرًا، إِي اسب کوچک، تو در آب غرق خواهی شد.

هَذَا النَّهْرُ عَمِيقٌ جِدًّا. عَلَيْكَ بِالرُّجُوعِ. أَ تَفْهَمُ؟ این رودخانه بسیار عمیقی است. باید برگردی (برتولازم است برگردی). آیا می

فهمی؟

وَلَدَ الْفَرَسِ يَسْمَعُ كَلَامَ الْحَيَوَانِينَ وَ يَقُولُ فِي نَفْسِهِ: فرزند اسب سخن بین دو حیوان را می شنود و با خودش می گوید:

مَاذَا أَفْعَلُ يَا إِلَهِي؟ ای خدای من! چه کار کنم؟ فَيَرْجِعُ إِلَى وَالِدَتِهِ وَ يَبْحَثُ عَنِ الْحَلِّ. پس به پیش مادرش برمی گردد و دنبال راه

حل می گردد.

الْأُمُّ تَسْأَلُهُ: «لِمَاذَا رَجَعْتَ؟! مادر از اومی پرسد: برای چه برگشتی؟

يَشْرَحُ الْفَرَسُ الْقِصَّةَ وَ تَسْمَعُ الْأُمُّ كَلَامَهُ. اسب داستان را توضیح (شرح) می دهد و مادر سخنش رامی شنود

الْأُمُّ تَسْأَلُ وَلَدَهَا: «مَا هُوَ رَأْيُكَ؟ مادر از فرزندش می پرسد: نظر تو چیست؟

أ تَقْدِرُ عَلَى الْعُبُورِ أَمْ لَا؟ آیا می توانی عبوری کنی؟ یا نه؟

مَنْ يَصْدُقُ؟ وَ مَنْ يَكْذِبُ؟ چه کسی راست می گوید؟ و چه کسی دروغ می گوید؟

مَا أَجَابَ الْفَرَسُ الصَّغِيرُ عَنْ سَوَالِهَا. اسب کوچک به سئوالش پاسخ نداد

لَكِنَّهُ قَالَ بَعْدَ دَقِيقَتَيْنِ: ولی او بعد از دو دقیقه گفت:

الْبَقْرَةُ تَصْدُقُ وَ السَّنَجَابُ يَصْدُقُ أَيْضًا. الْبَقْرَةُ كَبِيرَةٌ وَ السَّنَجَابُ صَغِيرٌ. كُلُّ مِنْهُمَا يَقُولُ رَأْيَهُ. فَهَمَّتُ الْمَوْضُوعَ.

گاو ماده راست می گوید و همچنین سنجاب راست می گوید گاو بزرگ است و سنجاب کوچک. هر یک از آنان نظرش را می

گوید. موضوع را فهمیدم

يَفْهَمُ الْفَرَسُ الصَّغِيرُ كَلَامَ أُمِّهِ وَ يَذْهَبُ إِلَى النَّهْرِ وَ يُشَاهِدُ الْبَقْرَةَ وَ السَّنَجَابَ مَشْغُولَيْنِ بِالْجَدَلِ.

اسب کوچک سخن مادرش را می فهمد و به رودخانه می رود و گاو و سنجاب را در حال بحث (مشغول به جر و بحث) می بیند.

الْبَقْرَةُ: «أَنَا أَصْدُقُ وَ أَنْتَ تَكْذِبُ.» گاو: من راست می گویم و تو دروغ می گوئی.

السَّنَجَابُ: «لَا؛ أَنَا أَصْدُقُ وَ أَنْتَ تَكْذِيبِينَ.» سنجاب: من راست می گویم و تو دروغ می گوئی.

يَعْبُرُ الْفَرَسُ ذَلِكَ النَّهْرَ بِسَهْوَةٍ ثُمَّ يَرْجِعُ وَ يَفْرَحُ لِلتَّجْرِبَةِ الْجَدِيدَةِ:.

اسب از آن رودخانه عبور به آسانی می کند سپس برمی گردد و بخاطر تجربه جدید خوشحال می شود.

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرًا مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يك ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

«أُسْرِين» طَالِبَةٌ فِي الصَّفِّ الثَّانِي الْمَتَوَسِّطِ. أُسْرِين دَانِشْ آمُوَزْ كَلَّاسِ دُوْمِ مَتَوَسِّطِهِ اسْتِ.
هِيَ جَاءَتْ مِنْ «سَنْدَج» إِلَى «طَهْرَانَ». او ازسندج به تهران آمده است
هِيَ طَالِبَةٌ جَدِيدَةٌ فِي الْمَدْرَسَةِ او دَانِشْ آمُوَزْ جَدِيدِي دَرْمَدْرَسِهِ اسْتِ.
وَبَقِيَتْ مُدَّةَ أُسْبُوعَيْنِ وَحِيدَةٍ. و مدت دوهفته تنها باقی ماند

فِي الْأُسْبُوعِ الثَّلَاثِ فِي يَوْمِ السَّبْتِ جَاءَتْ إِلَيْهَا إِحْدَى زَمِيلَاتِهَا بِاسْمِ «آيَلَار»
در هفته سوم در روز شنبه یکی از هم کلاسی هایش به نام آیلار به نزدش آمد.
وَبَدَأَتْ بِالْحَوَارِ مَعَهَا فِي سَاخَةِ الْمَدْرَسَةِ. و در حیاط مدرسه با او شروع به گفتگو کرد
الْحَوَارُ بَيْنَ الطَّالِبَتَيْنِ «آيَلَار» وَ «أُسْرِين»

گفتگو میان دو دانش آموز (آیلار و أُسْرِين)

- كَيْفَ حَالِكِ؟ - الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ جَيِّدَةٌ وَ كَيْفَ أَنْتِ؟ - حَالَتِ چَطُور اسْتِ؟ - خدایا سپاس؛ خوبم. و توجطوری؟

- أَنَا بِخَيْرٍ. مَا اسْمُكَ؟ - اسْمِي أُسْرِين. - من خوبم. نام تو چیست؟ - نام من أُسْرِين اسْتِ

- اسْمٌ جَمِيلٌ. مَا مَعْنَاهُ؟ - «أُسْرِين» بِالْكَرْدِيَّةِ مَعْنَى الدَّمْعِ. وَ مَا اسْمُكَ؟

- نام زیبایی است معنای آن چیست؟ - أُسْرِين به کردی به معنای اشک است و نام تو چیست؟

- اسْمِي آيَلَار. - مَا مَعْنَى اسْمِكَ؟ اسْمٌ مِنْ آيَلَار اسْتِ. - معنی اسم تو چیست؟

- آيَلَار بِالْتُرْكِيَّةِ مَعْنَى الْأَقْمَارِ. - اسْمٌ جَمِيلٌ جِدًّا وَ مَعْنَاهُ جَمِيلٌ أَيْضًا

- آیلار به ترکی یعنی ماه ها- نام بسیار زیبایی است و همچنین معنای آن زیباست

- مِنْ أَيِّ مَدِينَةٍ أَنْتِ؟ - أَنَا مِنْ سَنْدَجِ. أَنْتِ مِنْ طَهْرَانَ؟ از کدام شهر هستی؟ - من از سندج هستم. آیا تو از

تهرانی؟ (تهرانی هستی؟)

- لا؛ أَنَا مِنْ تَبْرِيزِ وَ سَاكِنَةٌ هُنَا. - فَأَنْتِ مِثْلِي أَيْضًا. خَيْرٌ؛ مِنْ أَز تَبْرِيزِ هَسْتَمِ (تَبْرِيزِيمِ) وَ سَاكِنِ اَيْنِجَا هَسْتَمِ. - پس

تو نیز مانند من هستی

- لِمَاذَا جِئْتُمْ إِلَى طَهْرَانَ؟ - لِأَنَّ وَالِدِي فِي مُهِمَّةٍ إِدَارِيَّةٍ. بَرَى چِه به تَهْرَانَ آمَدِه ايد؟ - زير ايدرم در ماموريت اداري

است.

- كَمْ سَنَةٌ مُهِمَّةٌ وَالِدِكَ؟ - سَنَتَيْنِ. ماموريت پدريت چند سال است؟ - دو سال

- أَيْنَ بَيْتِكُمْ؟ - فِي سَاخَةِ خُرَّاسَانَ. خانه شما كجاست؟ - در ميدان خراسان.

- عَجَبًا. بَيْتُنَا فِي نَفْسِ الْمَكَانِ. - أَمْ تَصَدِّقِينَ؟! شَكُفْتِ اسْتِ. خانه ما در همان جاست- آیا راست می گوئی؟!

- نَعَمْ؛ بِالتَّأَكِيدِ؛ مَتَى جِئْتُمْ؟ - جِئْنَا قَبْلَ شَهْرِ. بله؛ البته؛ کی آمده اید؟ - يك ماه پيش آمده ايم.

- فَتَحْنُ جَارَتَانِ وَ زَمِيلَتَانِ. - فَكَيْفَ مَا رَأَيْتِكِ حَتَّى الْآنَ؟ پس ما دو همسايه و دو هم کلاسی هستيم. - پس

چطورتا الان تورا ندیده ام؟

- عَجِيبٌ. مَا مِهْنَةٌ أُبِيكِ؟ - هُوَ مُهَنْدِسٌ. عَجِيبٌ اسْتِ. شُغْلِ پدريت چيست؟ - او مهندس اسْتِ.

- هَلْ تَأْتِينَ إِلَى بَيْتِنَا؟ - بَكْلَ سُورُرِ. آيابه خانه مان می آیی؟ - با كمال ميل

- مَتَى؟ - بَعْدَمَا يَسْمَحُ لِي وَالِدِي وَ تَقْبَلُ وَالِدَتِي. كِي؟ - بَعْدَ از اينكه پدرم اجازه بدهد و مادرم قبول كند.

- وَ هَلْ يَأْتِي أَبُوكَ؟ وَ هَلْ تَأْتِي أُمُّكَ؟ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ. سَأَسْأَلُهُمَا.

و آیا پدرت می آید؟ و آیا مادرت می آید؟ - اگر خدا بخواهد. از ایشان سئوال خواهم کرد

الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ. الْأَمَامُ عَلِيُّ (ع) غَرِيبٌ كَسِي اسْتِ كه دوستي ندارد.

سَافَرْتُ أُسْرَةَ السَّيِّدِ فَتَّاحِي مِنْ كِرْمَانَ إِلَى الْعِرَاقِ فِي قَافِلَةِ الزُّوَارِ لِيَزِيْرَةَ الْمُدْنِ الْمُقَدَّسَةِ: النَّجْفِ الشَّرْفِ وَ كَرْبَلَاءَ وَ الْكَاْظِمِيَّةِ وَ سَامْرَاءَ.

خانواده آقای فتاحی برای زیارت از کرمان به عراق برای زیارت شهرهای مقدس نجف اشرف و کربلا و کاظمین و سامراء در کاروان زائران سفر کرد.

هُمْ سَافَرُوا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِالطَّائِرَةِ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ بِالْحَافِلَةِ. :آن ها بار اول با هواپیما و بار دوم با اتوبوس مسافرت کردند.

السَّيِّدُ فَتَّاحِي مَوْظَفٌ وَ زَوْجَتُهُ مُمَرَّضَةٌ. لِهَذِهِ الْأُسْرَةِ سِتَّةُ أَوْلَادٍ: آقاي فتاحی کارمند است و خانمش پرستار است. این خانواده ۶ فرزند دارد.

حِوَارٌ بَيْنَ الْأُسْرَةِ: گفتگو میان خانواده

السَّيِّدُ فَتَّاحِي : أَيْنَ تَذْهَبُونَ يَا أَوْلَادِي؟ - آقاي فتاحی: ای فرزندانم کجا می روید؟
الأولاد: نَذْهَبُ لِيَزِيْرَةَ مَرْقَدِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ (ع): فرزندان: به زیارت مرقد امام حسین می رویم.

السَّيِّدُ فَتَّاحِي: أَيْنَ تَذْهَبْنَ يَا بَنَاتِي؟ - آقاي فتاحی: ای دخترانم کجا می روید؟
البنات: نَذْهَبُ مَعَ إِخْوَتِنَا لِلزِّيَارَةِ: دختران: با برادرانمان به زیارت می رویم.

أَحَدُ الْأَوْلَادِ: أَيْنَ تَذْهَبَانِ يَا أَبِي وَ يَا أُمِّي؟ الْوَالِدُ: نَذْهَبُ إِلَى الْمُسْتَوْصَفِ.
یکی از پسران: ای پدر و مادرم کجای می روید؟ - پدر: به درمانگاه می رویم.

- مَنِ الْمَرِيضُ؟ - أُمَّكُمْ تَشْعُرُ بِالصُّدَاعِ. - بیمار کیست؟ - مادرتان سرش درد می کند.

حِوَارٌ فِي الْمُسْتَوْصَفِ: گفتگو در درمانگاه

الطَّبِيْبُ: مَا اسْمُ الْمَرِيضِ؟ السَّيِّدُ فَتَّاحِي: السَّيِّدَةُ فَاطِمَةُ. - پزشک: اسم بیمار چیست؟ آقای فتاحی: خانم فاطمه.
الطَّبِيْبُ: مَا بِكِ يَا سَيِّدَةَ فَاطِمَةَ؟ السَّيِّدَةُ فَاطِمَةُ: أَشْعُرُ بِالصُّدَاعِ. - پزشک: ای خانم فاطمه توراچه شده است؟ خانم فاطمه: سرم درد می کند.

- كَمْ عُمْرِكَ؟ - أَرْبَعُونَ سَنَةً. - (پزشک): چند سال داری؟ - خانم فاطمه: ۴۰ سال

- أَعِنْدَكَ ضَغْطُ الدَّمِ أَوْ مَرَضُ السُّكَّرِ؟ - لا؛ أَشْعُرُ بِالصُّدَاعِ فَقَطْ. -

(پزشک): آیا فشار خون داری؟ یا بیماری قند؟ (خانم فاطمه): نه، فقط سرم درد می کند.

- أَكُنْتُ لَكَ وَصْفَةً. - ماذا تَكْتُبُ فِي الْوَصْفَةِ؟ (پزشک): برایت نسخه ای می نویسم. (خانم فاطمه): در نسخه چه می نویسی؟

- الْحُبُوبُ الْمَسْكُونَةُ وَ الشَّرَابُ. - كَيْفَ السِّتِفَادَةُ مِنْهَا؟ (پزشک): قرص های مسکن و شربت. (خانم فاطمه): استفاده از آنان چگونه است؟

- ثَلَاثَةُ حُبُوبٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ: صَبَاحًا وَ ظَهْرًا وَ مَسَاءً وَ الشَّرَابَ مَرَّتَيْنِ فِي كُلِّ يَوْمٍ.

(پزشک): سه قرص در هر روز: صبح و ظهر و شب و شربت در هر روز دوبار.

كَانَتْ مَجْمُوعَةً مِنَ الْغِزْلَانِ فِي غَابَةِ بَيْنِ الْجِبَالِ وَالْأَنْهَارِ. گروهی از آهوها در جنگلی میان کوه ها و رودخانه ها بودند
فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ هَجَمَتْ خَمْسَةُ ذَنَابٍ عَلَى الْغِزْلَانِ. در روزی از روزها پنج گرگ به آهوها حمله کردند.

الْغَزَالُ الْأَوَّلُ: إِلَهِي، مَاذَا نَفَعَلُ؟ آهوی اولی: پروردگارم، چه کارکنیم؟

الْغَزَالُ الثَّانِي: لَا نَقْدِرُ عَلَى الدَّفَاعِ. آهوی دومی: نمی توانیم دفاع کنیم. (قادر به دفاع نیستیم)

قَالَتْ غَزَالَةٌ صَغِيرَةٌ فِي نَفْسِهَا: «مَا هُوَ الْحَلُّ؟ عَلَيَّ بِالتَّفَكُّرِ. سَأَنْجِحُ:

آهوی کوچک با خودش گفت: راه حل چیست؟ باید فکرکنم. موفق خواهم شد.

الْغَزَالَةُ الصَّغِيرَةُ شَاهَدَتْ عَضُفًا؛ فَسَأَلَتْهُ: «هَلْ خَلْفَ تِلْكَ الْجِبَالِ عَالَمٌ آخَرُ؟ أَجَابَ الْعُضْفُورُ: «لَا»:

آهوی کوچک گنجشکی را مشاهده کرد؛ پس از او پرسید: آیا پشت آن کوه ها جهان دیگری است؟ گنجشک جواب داد: نه

الْغَزَالَةُ الصَّغِيرَةُ مَا يَيْسَّرُ فَشَاهَدَتْ حَمَامَةً وَ سَأَلَتْهَا: آهوی کوچک ناامید نشد پس کبوتری دید و از او پرسید:

«يَا أُمَّ الْفَرَّخِينَ، هَلْ وَرَاءَ تِلْكَ الْجِبَالِ عَالَمٌ غَيْرُ عَالَمِنَا؟ سَمِعْتُ مِنْهَا نَفْسَ الْجَوَابِ

ای مادر دوجوجه: آیا پشت آن کوه ها جهانی دیگر غیر از جهان ما هست؟ از او همان جواب را شنید

الْغَزَالَةُ شَاهَدَتْ هُدًى وَ سَأَلَتْهُ: «هَلْ خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمٌ غَيْرُ عَالَمِنَا؟ أَجَابَ الْهُدُودُ: «نَعَمْ»

آهو هدیدی را دید و از او پرسید: آیا پشت کوهها جهانی غیر از جهان ما هست؟ هدهد جواب داد: بله

فَصَعِدَتِ الْغَزَالَةُ الْجَبَلَ الْمُرتَفِعَ وَ وَصَلَتْ قَوْفَهُ فَشَاهَدَتْ غَابَةً وَسِعَةً؛ ثُمَّ رَجَعَتْ

پس آهواز کوه بلند بالا رفت و به بالای آن رسید پس جنگل وسیعی را دید، سپس برگشت

وَ قَالَتْ لِأَبَائِ الْغِزْلَانِ: «أَتَعْرِفُونَ أَنَّ خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمًا آخَرَ؟!

و به پدر آهوها گفت: آیامی دانید پشت کوهها جهان دیگری است؟

وَ قَالَتْ لِأُمَّهَاتِ الْغِزْلَانِ: «أَتَعْرِفْنَ أَنَّ خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمًا آخَرَ؟!» و به مادران آهوها گفت: آیامی دانید پشت کوهها جهان

دیگری است؟

فَقَالَ الْغَزَالُ الْأَوَّلُ بِغَضَبٍ: كَيْفَ تَقُولِينَ هَذَا الْكَلَامَ؟! پس آهوی اولی باناراحتی (خشم) گفت: چگونه این سخن رامی گویی؟

وَ قَالَ الْغَزَالُ الثَّانِي: كَأَنَّكَ مَجْنُونَةٌ! وَأَهْوَدُومِي كَقَوْلِكَ: مَثَلُ أَيْنِكَ تُو دِيَوَانَهُ هَسْتِي!

وَ قَالَ الْغَزَالُ الثَّلَاثُ: هِيَ تَكْذِبُ. وَ قَالَتْ الْغَزَالَةُ الرَّابِعَةُ: أَنْتِ تَكْذِيبِينَ.

و آهوسومی گفت: اودروغ می گوید. و آهو چهارمی گفت: تودروغ می گویی.

فَطَعَّ رَئِيسُ الْغِزْلَانِ كَلَامَهُمْ وَ قَالَ: هِيَ صَادِقَةٌ لَا تَكْذِبُ؛ رَئِيسُ آهوها سخانشان را قطع کرد و گفت: او راستگوست و دروغ نمی

گوید.

عِنْدَمَا كُنْتُ صَغِيرًا؛ قَالَ لِي طَائِرٌ عَاقِلٌ: خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمٌ آخَرُ

هنگامی که کوچک بودم؛ پرنده ای عاقل به من گفت: پشت کوه ها جهان دیگری است

وَ قُلْتُ ذَلِكَ لِرَئِيسِنَا لِكِنَّهُ مَا قَبِلَ كَلَامِي وَ ضَحِكَ. وَأَنْ رَابَهُ رَئِيسِمَانِ كَقَوْلِي أَوْ سَخْنِ مَنْ رَانَظِيرَفْتِ وَ خَنْدِيدِ.

کما تعرفون أنا أطلب صلاحكم دائماً؛ فعَلِينَا بِالمُهَاجِرَةِ. همانطور که می دانید من صلاح (خوبی) شمارامی خواهم پس باید

مهاجرت کنیم.

صَعِدَ الْجَمِيعُ الْجَبَلَ وَ وَجَدُوا عَالَمًا جَدِيدًا وَ فَرِحُوا كَثِيرًا. همگی از کوه بالا رفتند و جهان جدیدی را یافتند و بسیار خوشحال شدند.

تَخْرُجُ عُصْفُورَةٌ مِنْ عَشْوَاهَا فِي مَرْعَةٍ كَبِيرَةٍ وَ تَقُولُ لِفِرَاخِهَا: گنجشکی از مزرعه بزرگی خارج می شود و به جوجه هایش می گوید.

يا فِرَاخِ، عَلَيْكَ مُرَاقَبَةُ حَرَكَاتِ صَاحِبِ الْمَرْعَةِ. ماذا يَقُولُ وَ يَفْعَلُ ؟

ای جوجه های من باید مراقب حرکات صاحب مزرعه باشید. چه می گوید و چه می کند

الْفَرْخُ الْأَوَّلُ: صَاحِبُ الْمَرْعَةِ مَعَ جَارِهِ يَذْهَبَانِ إِلَى شَجَرَتَيْنِ وَ يَجْلِسَانِ بَيْنَهُمَا.

جوجه اول: صاحب مزرعه با همسایه اش به طرف دودرخت می روند و بینشان می نشینند

الْفَرْخُ الثَّانِي: زَوْجَةُ صَاحِبِ الْمَرْعَةِ وَ جَارَتُهَا تَذْهَبَانِ إِلَى نَفْسِ الشَّجَرَتَيْنِ.

جوجه دوم: زن صاحب مزرعه و همسایه اش به طرف همان دو درخت می روند.

الْفَرْخُ الثَّلَاثُ: الْجِيرَانُ يَجْلِسُونَ عَلَى الْيَمِينِ. جوجه سوم: همسایگان مرد در سمت راست می نشینند.

الْفَرْخُ الْأَوَّلُ: الْجَارَاتُ يَجْلِسْنَ عَلَى الْيَسَارِ. جوجه اول: همسایگان زن در سمت چپ می نشینند.

الْفَرْخُ الثَّانِي: مَا الْخَبْرُ؟ ماذا يَفْعَلُونَ؟ أ هَذِهِ ضِيَاقَةٌ؟ جوجه دومی: چه خبر است؟ چه کاری کنند؟

الْفَرْخُ الثَّلَاثُ: النَّسَاءُ يَجْلِبْنَ الطَّعَامَ وَ الْخُبْزَ وَ يَجْلِسْنَ جَنْبَ الْمَائِدَةِ. جوجه سوم: زنان غذاوانان می آورند و کنار سفره می

نشینند.

الْفَرْخُ الْأَوَّلُ: الرَّجَالُ يَجْمَعُونَ الْحَطَبَ وَ يَجْلِبُونَ الْمَاءَ وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَلْعَبُونَ.

جوجه اول: مردان هیزم جمع می کنند و آب می آورند و بعد از آن بازی می کنند.

تَرْجِعُ الْأُمُّ وَ تَسْأَلُ فِرَاخَهَا: «ماذا حَدَّثَ؟» مادر برمی گردد و از جوجه هایش می پرسد: چه اتفاقی افتاده است؟

الْفَرْخُ الثَّانِي: صَاحِبُ الْمَرْعَةِ طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ مِنْ جِيرَانِهِ لِيَجْمَعَ الْقَمْحَ. عَلَيْنَا بِالْفِرَارِ.

جوجه دوم: صاحب مزرعه از همسایگانش برای جمع آوری گندم کمک خواست. باید فرار کنیم

أُمُّ الْفِرَاخِ: لَا؛ نَحْنُ فِي أَمَانٍ فِي عَشْوَانَا. مادر جوجه ها: نه، ما در لانه یمان در امان هستیم

فِي الْيَوْمِ الثَّانِي تَخْرُجُ الْعُصْفُورَةُ مِنَ الْعُشِّ وَ تَقُولُ لِفِرَاخِهَا: در روز دوم گنجشک از لانه خارج می شود و به جوجه هایش می

گوید:

عَلَيْكَ بِالْمُرَاقَبَةِ؛ إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ . باید مراقب باشید. از دست دادن فرصت غم و اندوه است.

بَعْدَ رُجُوعِ الْأُمِّ قَالَ الْفَرْخُ الثَّلَاثُ: بعد از برگشت مادر جوجه سوم گفت:

صَاحِبُ الْمَرْعَةِ طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ مِنْ أَقْرَبَائِهِ لِيَجْمَعَ الْمَحْصُولَ. عَلَيْنَا بِالْفِرَارِ

. صاحب مزرعه از نزدیکانش برای جمع محصول کمک خواست باید فرار کنیم

أُمُّ الْفِرَاخِ : نَحْنُ فِي أَمَانٍ. مادر جوجه ها: ما در امنیت هستیم

فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ: در روز سوم

الْفِرَاخُ: سَمِعْنَا أَنَّ صَاحِبَ الْمَرْعَةِ يَقُولُ سَابِدًا بِجَمْعِ الْقَمْحِ بِنَفْسِي غَدًا.

جوجه ها: شنیدیم که صاحب مزرعه می گوید فردا خودم جمع آوری گندم را شروع خواهم کرد

خَافَتْ أُمُّ الْفِرَاخِ وَ قَالَتْ: «الآن عَلَيْنَا بِالْمُهَاجَرَةِ. الْفِرَاخُ يَسْأَلُنَ أُمَّهِنَّ: «لِمَاذَا عَلَيْنَا بِالْمُهَاجَرَةِ؟!»

هو و حید و بلا صديق . جوجه ها از مادرشان پرسیدند: چرا باید مهاجرت کنیم؟ او تنها و بدون دوست است!

الْأُمُّ: عِنْدَمَا يَعْتَمِدُ الْإِنْسَانُ عَلَى غَيْرِهِ؛ لَا يَفْعَلُ شَيْئًا مَهْمًا؛ وَ عِنْدَمَا يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ؛ يَقْدِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

مادر: هنگامی که انسان بر دیگران اعتماد میکند چیز مهمی را انجام نمی دهد. و هنگامی که بر خودش اعتماد می کند (تکیه می

کند) بر هر چیزی توانا است (قادر است)

طالِبَاتُ الْمَدْرَسَةِ مَسْرُورَاتٌ لِأَنَّهُنَّ سَوَفَ يَذْهَبْنَ لِسَفْرَةٍ عِلْمِيَّةٍ مِنْ شِيرَازِ إِلَى يَاسُوجِ.

دانش آموزان مدرسه خوشحال هستند زیرا آنان برای (به) سفر علمی از شیراز به یاسوج خواهند رفت
المُدِيرَةُ: سَنَذْهَبُ إِلَى سَفْرَةٍ عِلْمِيَّةٍ يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي السَّبُوعِ الْقَادِمِ. مدیر: در هفته ی آینده روز
پنجشنبه به گردش علمی خواهیم رفت.

عَلَيْكُنَّ بِمُرَاعَاةِ بَعْضِ الْأُمُورِ: باید بعضی از کارها را رعایت کنید.

-تَهْيِئَةُ الْمَلَابِسِ الْمُنَاسِبَةِ؛ لِأَنَّ الْجَوَّ فِي يَاسُوجِ بَارِدٌ. تهیه لباس های مناسب، زیرا هوادریاسوج سرد است.

-تَهْيِئَةُ مَنَشَفَةٍ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ وَ فِرْشَاةٍ وَ مَعْجُونِ أَسْنَانٍ. تهیه حوله کوچک و بزرگ و خمیر دندان

-الْحُضُورُ فِي سَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ صَبَاحًا. حاضر شدن در حیاط مدرسه در ساعت ۷ صبح

الطَّالِبَاتُ يَسْأَلْنَ الْمُدِيرَةَ: دانش آموزان از مدیر مدرسه می پرسند:

الْأُولَى: يَا سَيِّدَتِي، إِلَى أَيْنَ نَذْهَبُ؟ اولی: به کجای رویم ای خانم

المُدِيرَةُ: إِلَى يَاسُوجِ وَ حَوْلِهَا. خانم مدیر: به یاسوج و اطراف آن

فِي هَذِهِ الْمُحَافَظَةِ غَابَاتٌ وَ أَنْهَارٌ وَ أَزْهَارٌ وَ بَسَاتِينٌ وَ عُيُونٌ وَ شَلَلَاتٌ جَمِيلَةٌ.

در این استان جنگل ها و رودخانه و گل ها و بوستان ها و آبشارهای زیبایی است.

الثَّانِيَةُ: كَمْ يَوْمًا نَبْقَى؟ الْمُدِيرَةُ: ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الْخَمِيسِ إِلَى السَّبْتِ.:: دومی: چند روز باقی می

مانیم؟ مدیر: ۳ روز از پنجشنبه تا شنبه

الثَّلَاثَةُ: مَتَى نَرْجِعُ؟ الْمُدِيرَةُ: صَبَاحَ يَوْمِ الْأَحَدِ فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ. سومی: کی برمی گردیم؟ خانم

مدیر: صبح روز یکشنبه در ساعت ۷ صبح

الرَّابِعَةُ: بِمَ نَذْهَبُ إِلَى هُنَاكَ؟ الْمُدِيرَةُ: بِالْحَافِلَةِ. چهارمی: با چه چیزی به آنجا می رویم؟ خانم

مدیر: با اتوبوس.

الْخَامِسَةُ: أَيْنَ نَأْكُلُ الْفَطُورَ وَ الْغَدَاءَ وَ الْعِشَاءَ؟ پنجمی: کجا صبحانه، نهار و شام می خوریم.

المُدِيرَةُ: فِي مَطْعَمٍ نَظِيفٍ وَ جَيِّدٍ. خانم مدیر: در دررستوران تمیزی و خوبی

السَّادِسَةُ: هَلِ الْجَوَّالُ مَسْمُوحٌ لَنَا؟ الْمُدِيرَةُ: نَعَمْ. ششمی: آیا تلفن همراه برای ما مجاز است؟ خانم

مدیر: بله

السَّابِعَةُ: أَيْنَ نَبْقَى لِلِاسْتِرَاحَةِ؟ الْمُدِيرَةُ: فِي فُنْدُقِ الْمُعَلِّمِينَ. هفتمی: کجا برای استراحت می

مانیم؟ مدیر: در هتل معلمان

الثَّمَانِيَةُ: هَلِ هُنَاكَ مَلْعَبٌ؟ الْمُدِيرَةُ: نَعَمْ؛ ثَلَاثَةُ مَلْعَبٍ. هشتمی: آیا آنجا ورزشگاه (زمین

بازی) هست؟ مدیر: بله؛ ۳ ورزشگاه است

فَرِحَ الْجَمِيعُ لِهَذِهِ السَّفْرَةِ الْجَمِيلَةِ. همگی برای این سفر علمی زیبا خوشحال شدند.

سَأَلَ مُعَلِّمُ اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ: معلم زبان عربی پرسید:

- هَلْ تَعْرِفُونَ حِكْمًا؟ الأَوَّلُ: نَعَمْ؛ نَعْرِفُ كَثِيرًا. آیا حکمت ها (سخنان حکیمانه) رامی دانید(می

شناسید)؟ اولی: بله زیاد می دانیم

- مَنْ يَعْرِفُ حَدِيثًا حَوْلَ قِيَمَةِ العِلْمِ؟ الثَّانِي: العِلْمُ كَنْزٌ. چه کسی سخنی درباره ارزش دانش می

داند؟ دومی: دانش گنج است.

- مَنْ يَذْكُرُ حَدِيثًا عَنِ الإِتِّحَادِ؟ الثَّالِثُ: يَدُ اللّهِ مَعَ الجَمَاعَةِ. چه کسی سخنی درباره اتحاد به یادمی

آورد؟ سومی: دست خدا باجماعت است.

- مَنْ يَعْلَمُ مِنْكُمْ حِكْمَةً حَوْلَ الفُرْصَةِ؟ الرَّابِعُ: إِضَاعَةُ الفُرْصَةِ غُصَّةٌ.

چه کسی از شما حکمتی درباره فرصت می داند؟ چهارمی: ازدست دادن فرصت غصه است

- مَنْ يَقُولُ حَدِيثًا حَوْلَ الأَخْلَاقِ الحَسَنَةِ؟ الخَامِسُ: حُسْنُ الخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ.

چه کسی از شما سخنی درباره اخلاق نیکو می گوید؟ پنجمی: خوش اخلاقی نیمی از دین است

- مَنْ يَعْرِفُ حِكْمَةً حَوْلَ مُدَارَاةِ النَّاسِ؟ السَّادِسُ: سَلَامَةُ العَيْشِ فِي المُدَارَاةِ.

چه کسی حکمتی درباره مدارا کردن با مردم می داند(می شناسد)؟ ششمی: سلامتی زندگی درمدارا کردن

است.

- مَنْ يَعْرِفُ مَثَلًا حَوْلَ صِفَةِ المُوْمِنِ؟ السَّابِعُ: المُوْمِنُ قَلِيلٌ الكَلَامِ كَثِيرٌ العَمَلِ.

چه کسی مثلی پیرامون ویژگی مومن می داند؟ هفتمی: مومن کم سخن و پرکار است.

- مَنْ يَعْرِفُ حَدِيثًا حَوْلَ أَهْمِيَّةِ الصَّلَاةِ؟ الثَّامِنُ: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ. چه کسی سخنی درباره اهمیت

نمازی داند؟ هشتمی: نمازستون دین است.

- مَنْ يَذْكُرُ حَدِيثًا حَوْلَ التَّفَكُّرِ؟ التَّاسِعُ: تَفَكُّرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً.

چه کسی سخنی درباره فکرکردن به یاد می آورد؟ نهمی: یک ساعت فکرکردن از هفتادسال عبادت بهتر

است.

- مَا فَايِدَةُ الأَمْثَالِ وَ الحِكْمِ؟ العَا شِرُّ: كُنُوزُ اللُّغَةِ. فايده مَثَلِ ها و حِكْمَتِ ها چيست؟ دهمی: گنج های

زبان است.

- هَلْ تَعْرِفُونَ إِجَابَةً أُخْرَى؟ الحَادِي عَشَرَ: نَعَمْ؛ الأَمْثَالُ وَ الحِكْمُ مِيرَاثُ أَجْدَادِنَا.

آیا پاسخ دیگری می دانید؟ یازدهمی: بله مثل ها و حکمت ها میراث نیاکان ما هستند

- مَا شَاءَ اللّهُ! كُلُّ الإِجَابَاتِ صَحِيحَةٌ. ماشاءالله! تمام پاسخ ها درست هستند.